

شهید داریوش ملاح زاده



نام پدر	محمدرضا
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۸/۲۰
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۴/۲۹
محل شهادت	حاج عمران
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بوشهر

زندگینامه

شهید عبدالله ملاحزاده در سال ۱۳۴۴ در بوشهر به دنیا آمد. دوره‌های ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت به پایان رساند و وارد دبیرستان شد. سال دوم دبیرستان بود که تحصیل را رها نمود و عازم جبهه‌های نبرد شد. فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی ایشان از مسجد توحید و پایگاه مقاومت و انجمن اسلامی «سید مختار» شروع شد. ایشان در بازسازی مسجد توحید بسیار فعالیت نمود. اهل امر به معروف و نهی از منکر بود و اگر منکری را می‌دید، به موقع و به صورت مخفیانه تذکر می‌داد. عبدالله چهار بار به جبهه رفت و چندین بار مجروح شد. یک بار که مجروح شده و او را به اصفهان اعزام کرده بودند، سفارش کرده بود که به خانواده‌ام اطلاع ندهید. ایشان پس از بارها حضور در جبهه، به جبهه‌ی غرب اعزام گردید و در عملیات «والفجر ۲» در منطقه‌ی حاج‌عمران شرکت کرد و در همان عملیات نیز به فیض شهادت نائل آمد.

وصیت نامه

«به نام خداوند بخشنده مهربان»

هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مُرد، چرا که اجل هر کس در لوح قضای الهی به وقت معین ثبت است و هر کس برای یافتن متاع دنیا کوشش کند، از دنیا بهره‌مندش کنیم، و هر کس برای ثواب ابدی آخرت سعی نماید، از نعمت آخرت برخوردارش گردانیم.

«سوره آل عمران آیه - ۱۴۵»

با عرض سلام، سلامتی شما را از خداوند منان خواهانم. امیدوارم که خوشحال و سلامت باشید و ناراحتی بخاطر رفتن من به سوی خدایم، خدایی که مرا آفرید بوسیله‌ی خاک و خون لخته، نداشته باشید. آیه‌ی فوق که در آن بارها و بارها درباره‌ی مصلحت و اراده‌ی خدا صحبت می‌شد، دال بر درست بودن راهی است که من انتخاب کرده‌ام.

از شما خانواده‌ی عزیز می‌خواهم که ناراحت من نباشید؛ چون من رسالتی که شهیدان به گردنمان نهاده‌اند را انجام می‌دهم و از شما می‌خواهم که همیشه خداوند را در نظر بگیرید و از او یاد کنید. من از دوری شما ناراحتم، ولی وقتی خداوند را در نظر می‌گیرم، خودم را راضی می‌کنم که در جبهه بمانم و ناراحت نباشم. خواهش می‌کنم که هیچ ناراحتی از طرف من نداشته باشید، چون این جا همه چیز مهیا است، فقط مانده که دوره تمام شود و بعد ما را برای انتظامات به شهرهای مرزی مانند سوسنگرد، شوش و غیره بفرستند. جای هیچ گونه ناراحتی نیست، زیرا ما جز انتظامات هستیم. باید بگویم که با تمام بچه‌های مسجد توحید، گرد هم جمع آمده‌ایم و تنها نیستیم.

با آرزوی طول عمر رهبر عزیزمان که شما همیشه در خطش ثابت قدم هستید و ظهور آقا و مولایمان، نامه را به پایان می‌رسانم.

داریوش ملاح زاده

۲۵/۳/۶۱

خاطرات

«خصوصیات اخلاقی شهید»

ایشان معمولاً کم صحبت می کرد و همیشه پس از تأمل و تفکر، نظر خود را بیان می نمود. با قرآن و دعا بسیار مأنوس بود و همیشه با صوت خوش قرآن را تلاوت می کرد.

نامش در شناسنامه داریوش بود، ولی چون اسم عبدالله را بیشتر دوست داشت، می گفت نام من «عبدالله» است و از ما نیز می خواست او را به همین نام صدا بزنیم.

«مادر شهید»

در ماه مبارک رمضان بیشتر وقت عبدالله در مسجد سپری می شد. سحر که می شد، به همراه چند نفر از دوستانش، در کوچه های محل راه می افتادند و با نواختن طبل مخصوص (دُم دُم سحری) دیگران را برای سحری بیدار می کردند. او سپس به خانه می آمد و اعضای خانواده را بیدار می نمود و بعد از سحری، دوباره به مسجد می رفت. او گاهی حتی در مسجد می خوابید و به خانه نمی آمد.

یک بار که از جبهه برگشت، مقداری از خاک جبهه را همراه خود آورد. با آن خاک مهر نماز درست کرد و به ما گفت: «این خاک کربلای ایران است و بوی عطر شهدا می دهد!»

یکی از همزمانش می گفت که قبل از اینکه شهید شود، یک روز کنار منبع آب ایستاده بود و قرآن تلاوت می نمود. در همین حین، ناگاه کبوتر سفیدی از کنار او پرواز کرد و به آسمان پرواز نمود. همزمانش با دیدن این صحنه به او گفته بودند که این موضوع، نشانه ی شهادت توست و تو شهید می شوی. تا اینکه در همان عملیات - والفجر ۲ - ترکش به صورتش اصابت نمود و شهید شد.

ایشان اهل مسجد و عبادت بود و جای مشخصی از مسجد توحید را انتخاب کرده بود و در آنجا نماز و دعا می خواند. وصیت کرده بود که اگر شهید شدم، تابوتی را اول به اینجا بیاورید و بعد به طرف قبرستان ببرید. دوستانش هم به وصیت او عمل کردند و تابوتش را قبل از دفن، به محل عبادت او در مسجد بردند و سپس دفن کردند.

همرزم شهید «محمد دوانی»

شهید ملاح زاده اهل دعا و گریه زاری بود و در دعاها خیلی گریه می کرد. یک روز که دعا تمام شده و ایشان خیلی گریه کرده بود، به شوخی به او گفتم: اگر پدرت هم فوت کرده بود، تو این قدر گریه نمی کردی! و او در پاسخ من گفت: هر کس که گریه نکند، بخاطر کم بودن ایمانش است! علی رغم گذشتن سالیان زیاد، هنوز هم وقتی برای زیارت مزار او به بهشت صادق می روم، این جمله ی ایشان به یادم می آید.

همرزم شهید «رحمان تنگستانی»

همیشه از ما می خواست که به او عبدالله بگوییم. آخرین باری که به جبهه رفت، شب قبل از اعزام دور هم نشسته بودیم. آن شب، چهره ی عبدالله تغییر کرده بود. لحن صحبت ایشان نیز مثل همیشه نبود. در عملیات والفجر ۲، درست چند دقیقه قبل از شهادت به ما گفت: بچه ها!، بیایید سرود «الله اکبر» بخوانیم. هنوز دو دقیقه از این موضوع نگذشته بود که خمپاره ای کنار ما به زمین خورد. وقتی گرد و غبار خوابید، دیدیم از عبدالله، تنها چفیه اش باقی مانده است.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران